



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق در این فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم کتاب «نکاح» در مسئله تعیین مهر این است، فرمودند: «و لابد من تعیین المهر بما يرفع الجهالة».^۱ گرچه در مسئله «المهر ما هو» فرمودند «ما تراضيا عليه» و در مبحث «المهر کم هو» فرمودند «من قلّة أو کثر»، به این دو تا سؤال ائمه (علیهم السلام) پاسخ دادند؛^۲ اما در مسئله اینکه مهر باید مصون از جهل و سفه و غرر و مانند آن باشد، از همان روایات باید کمک گرفت. مرحوم محقق می فرماید به اینکه مهر اگر ذکر نشد، چون نه جزء عقد است و نه شرط عقد، آسیبی به عقد نمی رساند و اگر آمیزش نشد که «فلا مهر» و اگر آمیزش شد که «مهر المثل»؛ ولی اگر ذکر شد و بخواهد «مهر المسمی» تلقی بشود و احکام «مهر المسمی» بر آن بار بشود، باید مصون از جهل و سفه و غرر و مانند آن باشد. فرمودند: «و لابد من تعیین المهر بما يرفع الجهالة».

در جریان تعلیم سوره از آن جهت که سُور مکی و مدنی با هم فرق دارند، سُور طِوال - أو طُول - مِثین و قصار خیلی فرق دارند؛ بعضی از سُور نزدیک سیصد آیه هستند، بعضی از سُور سه آیه اند و «بینهما بُونٌ بعید»، این حتماً باید مشخص شود که کدام سوره باید تعلیم شود تا جهل برطرف بشود. فرمودند: «و لابد من تعیین المهر بما يرفع

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

الجهالة فلو أصدقها تعليم سورة؛ اگر «جعل صداق إمرأته» را تعلیم سوره، «وجب تعیین» این سوره که جزء طوال است یا مئین است - مئین یعنی آن سوره‌هایی که دویست آیه دارد - «و لو أبهم فسد المهر»؛ این «مهر المسمی» فاسد است تبدیل می‌شود به «مهر المثل» اگر آمیزش شده باشد «و کان لها مع الدخول مهر المثل».

حالا تعیین سوره واجب است، تعیین قرائت هم واجب است که به کدام قرائت از قرائت‌های هفت‌گانه تعلیم بدهد یا نه؟ «و هل يجب تعیین الحرف»؛ یعنی قرائت، «قیل نعم و قیل لا»؛ این دو قول را نقل کردند. حالا یک تسامحی در عبارت شرایع هست که باید اشاره بشود که نباید از قرائت به حرف تعبیر می‌کردند؛ برای اینکه «سبعة أحرف» مطلب دیگری است و «سبع قرائة» مطلب دیگر. «علیّ ایّ حال» منظور مرحوم محقق از حرف، قرائت است که آیا تعیین قرائتی از قرائت‌های معروف لازم است که قرائت «حفص» یا «أبو رافع» یا دیگری، یا نه واجب نیست؟ «و هل يجب تعیین الحرف» دو قول را نقل کردند «قیل نعم و قیل لا».

بعد می‌فرماید انتخاب به دست خود شوهر است که مهر را تعلیم سوره قرار داد: «و یلقنها الجائز»؛ آن قرائتی که جایز است طبق قواعد «عربی مبین» است، از یک سو؛ و مورد تجویز ائمه (علیهم السلام) است، از سوی دیگر؛ تعلیم «ما هو الجائز» کافی است. «و یلقنها الجائز» و بیش از این «و هو أشبه». «و لو أمرته بتلقین غیرها لم یلزمه»؛ اگر یک قرائتی از قرائت‌های معروف را خود شوهر انتخاب کرد برای تعلیم، ولی زوجه قرائت دیگر را پیشنهاد می‌دهد؛ چون تعیین خصوصیت به عهده زوج است نه به عهده زوجه، اگر زوجه پیشنهاد قرائت خاص داد، زوج مکلف به تأدیه آن نیست. «و لو أمرته بتلقین» آن قرائتی که زوج انتخاب کرد «لم یلزمه لأن الشرط لم یتناولها»؛ اینکه گفتند تعلیم سوره، این به منزله «کلی فی المعین» است، یک؛ در صورتی که بایع «کلی فی المعین» را بفروشد، تعیین خصوصیت‌های فردی به عهده بایع است، دو؛ اگر زوج گفت یکی از سور قرآن را من مهریه قرار می‌دهم و

زوجه همین را پذیرفت، تعیین سوره خاص به عهده زوج است، اولاً؛ تعیین قرائت مخصوص از قرائت‌های معروف در اختیار زوج است، ثانیاً؛ چون خاصیت «کلی فی المعین» این است، اما همه اینها مورد نظر است. فرمودند به اینکه «لأن الشرط لم يتناولها»؛ چون شرط به نحو «کلی فی المعین» بود و تعیین خصوصیت در «کلی فی المعین» به عهده بایع است که در اینجا به عهده شوهر است. این ترجمه متن مَشُوب به اضطراب مرحوم محقق در شرایع است.^۱

اضطراب آن این است که این سور اگر «متساویة الأقدار» بودند بله؛ اما حتماً باید مشخص شود. تا آنجای آن درست فرمودند که تعیین مهر لازم است و اگر ابهام باشد مهر فاسد است، این درست است؛ اما از ایشان متوقع نبود که از قرائت به حرف تعبیر کنند! آنها که خیال می‌کردند قرائت‌های هفت‌گانه براساس آن است که قرآن «نزلت علی سبعة أحرف»، آنها خیال کردند «أحرف» یعنی قرائت، «سبعة أحرف» یعنی هفت قرائت؛ در حالی که هم روایت نفی می‌کند و هم اعتبار. قرائت اولاً «سبعة» نیست بیش از «سبعة» است تا دوازده تا هم گفته شد، بیشتر از دوازده تا هم گفته شد. آن «سبعة أحرف» هم به معنای «سبعة قرائة» نیست، بلکه به معنای بخش‌های هفت‌گانه است؛ چون در تعبیرات روایی آمده: امر است، نهی است، قصص است، وعده است، وعید است و مانند آن.

بنابراین از قرائت به حرف تعبیر کردن، حرف دقیق علمی نیست؛ چون قرآن اگر بر «سبعة أحرف» نازل شد به معنای «سبعة قرائة» نیست. در فرق بین قرآن و قرائت این مطالب باید روشن شود که تواتر حروف قرآن قطعی است؛ یعنی نه تنها سور، نه تنها آیات، نه تنها جمله، نه تنها کلمات، بلکه حروف، حروف یعنی حروف! هر کلمه‌ای چندتا حرف دارد. تواتر حروف قرآن کریم قطعی است؛ یعنی جامعه اسلامی «نسلاً بعد نسل و نسلأً قبل نسل»، همه

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

حروف قرآن کریم را از زبان مطهر پیغمبر شنیدند. این طبقه کثیر که تواتر آنها بر کذب محال است برای طبقه دوم نقل کردند، طبقه دوم برای طبقه سوم نقل کردند که این قرآن با همین سور، با همین جمله‌ها، با همین کلمات، با همین کلام و با همین حرف از زبان مطهر پیغمبر شنیده شد.

مرحوم سید حیدر آملی در هفتصد هشتصد سال قبل در همین جلد دوم تفسیر خود این فرمایشات را دارند. مرحوم فیض - متأسفانه - گوشه یعنی گوشه‌ای از فرمایشات مرحوم سید حیدر را در *وافی* نقل کرد. آن بزرگوار در هفتصد هشتصد سال قبل به صورت شفاف در بحث قرآن فرمود قرآن از آن جهت که تنها کتاب مانده جهانی ذات اقدس الهی است، مسلمین اهتمام داشتند که تمام زوایای آن را «بالتواتر» ضبط کنند. بعد می‌فرماید همه بررسی کردند که چندتا سوره دارد، اینکه چیز روشنی است. چندتا آیه دارد، این هم روشن است. چندتا جمله دارد، این روشن است. هر جمله چندتا کلمه دارد، این روشن است. هر کلمه اسم و فعل و حرف دارد، این روشن است، حتی جمله‌ها. بعد آمدند کلمات را تقسیم کردند؛ از اول «الف» تا آخر «یاء» تک تک اینها را شمردند چندتا «الف» دارد، چندتا «باء» دارد، چندتا «جیم» دارد، تک تک این حروف را تا «یاء» رقم‌ها را مشخص کردند مرحوم سید حیدر آملی در همان جلد دوم تفسیر شریفشان در صفحه ۴۰۲ مرقوم فرمودند.^۱ مرحوم فیض - متأسفانه - در *وافی* با اینکه بحث‌های مبسوطی درباره قرآن کریم دارد، یک صفحه در این زمینه گزارش داد؛ وگرنه آن بزرگوار همه اینها را بیان کرد. بعد از شمارش حروف رسیدند به اِعراب؛ چندتا تنوین دارد، چندتا نصب دارد، چندتا رفع دارد، این را ذکر کردند. بعد از اِعراب رسیدند به حرکات؛ چندتا فتحه دارد، چندتا ضمّه دارد، چندتا کسره دارد ذکر کردند. بعد پرداختند به تشدید که چندتا تشدید در قرآن کریم است. چیزی نگذاشتند همین مسلمان‌ها مگر

۱. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج ۲، ص ۴۰۲.

اینکه روی آن حساب کردند، با اینکه آن وقت دشوار بود. همه قرآن اول تا آخر را شمردند، چندتا فتحه دارد یا چندتا تشدید دارد، چنین کتابی بود! حتماً جلد دوم تفسیر مرحوم سید حیدر آملی صفحه ۴۰۲ را مراجعه بفرمایید! وافی مرحوم فیض هم جلد نهم صفحه ۱۷۸۱ که پایان این است، ایشان - متأسفانه - این را تلخیص کرد، فرمود به اینکه «قال السيد حيدر بن علي بن حيدر العلوي الحسني طاب ثراه في تفسيره الموسوم بالمحيط الأعظم» جلد دوم صفحه ۴۰۲ - این جلد دوم صفحه ۴۰۲ در وافی نیست، نه در متن و نه در تعلیقه - «إن أكثر القراء ذهبوا إلى أن سور القرآن بأسرها مائة وأربع عشرة سورة و إلى أن آياته ستة آلاف و ستمائة و ست و ستون آية و إلى أن كلماته سبعة و سبعون ألفاً و أربعمائة و سبع و ثلاثون كلمة و إلى أن حروفه ثلاثمائة ألف و اثنان و عشرون ألفاً و ستمائة و سبعون حرفاً و إلى أن فتحاته ثلاثة و تسعون ألفاً و مائتان و ثلاثة و أربعون فتحه»؛ یعنی قرآن کریم نود هزار و دویست و چهل و سه فتحه دارد با امکانات ضعیف آن روز. «و إلى أن ضماته أربعون ألفاً و ثمانمائة و أربع ضمّات»؛ چند هزار ضمّه دارد. «و إلى أن كسراته تسع و ثلاثون ألفاً و خمسمائة و ستة و ثمانون كسرة»؛ چندتا کسره دارد. «و إلى أن تشديداته تسعة عشر ألفاً و مائتان و ثلاثة و خمسون تشديدة»؛ چندتا تشدید دارد. «و إلى أن مداته»؛ چندتا مدّ دارد «ألف و سبعمائة و أحد و سبعون مدة». «و إلى أن همزاته ثلاثة آلاف و مائتان و ثلاث و سبعون همزاً». «و إلى أن ألفاته ثمانية و أربعون ألفاً و ثمانمائة و اثنان و سبعون ألفاً». آنها مربوط به اعراب، حرکت و تشدید بود. حالا رسیدند به حروف ۲۸ گانه؛ به اینجا که رسید از «الف» شروع کردند «إلى بيان عدد سائر حروفه الثمانية و العشرين» که «طوبيناها حذاراً من التطويل». پس سور مشخص، آیات مشخص، کلمات مشخص، کلام مشخص، حروف مشخص، اعراب مشخص، حرکات مشخص، تشدید مشخص، همزه مشخص - چون «همزه» جزء حرف نیست، «الف» جزء حرف است - این ۲۸ حرف را که شروع کردند «الف» را به عنوان نمونه ذکر کردند، بعد

می‌فرمایند تا «یاء» هست؛ منتها ما برای اختصار اینها را ذکر نکردیم. این مردم با کمی امکانات آن روز «نسلاً بعد نسل» تشدیدهای آن، فتحه‌های آن، حرکات آن را شمردند که دست نخورد. پس این کتاب از نظر کلمات و حروف «بالتواتر» از زبان مطهر حضرت شنیده شده است و این «مما لا ریب فیه» است؛ اما تواتر قرائت این از خود قرآن است نه از وجود مبارک پیغمبر. بین تواتر قرائت «علی فرض اثباتها»، با تواتر قرآن تلازمی نیست، یک؛ چه اینکه بین تواتر قرآن با تواتر روایت تلازمی نیست، دو؛ از هیچ طرف لازم و ملزوم نیست. الآن هجرت وجود مبارک حضرت قطعی است، تواتر است؛ اما حالا زمان و زمین آن تمام جزئیات آن که متواتر نیست. جریان کعبه متواتر است؛ الآن هیچ کسی نیست که با اینکه مکه نرفته در وجود کعبه شک داشته باشد، اما حالا رنگ سنگ آن چگونه است یا قطر سنگ آن چگونه است، اینها متواتر نیست. اصل حروف و کلمات و تمام حروف قرآن کریم این متواتر است؛ اما حالا این را به چه قرائت بخوانند یا تشدید بخوانند یا بی تشدید بخوانند، این با خبر واحد معتبر که حجت باشد جائز است.

پس بنابراین بین تواتر قرآن با تواتر قرائت هیچ تلازمی نیست؛ نه تواتر قرآن تواتر قرائت را ثابت می‌کند و نه تواتر قرائت بر فرضی که باشد تواتر قرآن را ثابت می‌کند، چون این تواتر قرائت تا زمان خود قرآن است بالا نمی‌رود. و درباره تواتر هم بحث دقیقی است که ثابت نشده تواتر، حداکثر خبر مستفیض باشد؛ منتها حکم فقهی آن این است که اگر یک قرائتی مطابق با قواعد «عربی مبین» بود، یک؛ این شرط اول، دو؛ مطلب آن مخالف با سایر مطالب قرآن کریم نبود، قرائت آن در نماز و غیر نماز جایز است؛ تواتر نمی‌خواهد، خبر واحدی که حجت باشد «موثوق الصدور» لا اقل باشد، سند باید این باشد. اگر خود قرائت مطابق با قواعد ادبی «عربی مبین» هست، از یک سو؛ مطلب و مضمون آن با سایر معارف قرآن کریم مخالف نیست، از سوی دیگر؛ قرائت او در نماز و غیر نماز

جایز است. تواتر اینها ثابت نشده، و حداکثر تواتر اینها به خود قراء می‌رسد نه به وجود مبارک حضرت، و دلیلی بر اینکه از زبان خود حضرت این چند نوع قرائت صادر شده نیست.

اما درباره «سبعة أحرف» و مانند آن، اینها یک تقسیم‌بندی‌های طولی است که معارض هم نیست که گاهی دارد قرآن بر سه قسم نازل شده، گاهی بر چهار قسم نازل شده و مانند آن. این را مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد ۱۷۷۵ به بعد اینها را نقل می‌کند. فرمودند به اینکه روایت اولی که مرحوم کلینی نقل کرد از زراره از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه): «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ»؛ یعنی از نظر قرائت.^۱

روایت دوم کافی این است که فرمود اینها می‌گویند: «يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ»^۲؛ اینها خواستند وجوه چندگانه را با تفکرها و نحله‌های خاصی که داشتند توجیه کنند، همه بگویند ما اهل قرآن هستیم، این روایت «سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» را نقل کردند حضرت فرمود نه، یک حقیقت است و از یک جا هم صادر شده است. آن وقت این یک حقیقت با تقسیم‌بندی محتوای آن که در روایات دیگر هست مخالفت ندارد. مرحوم فیض دارد که «سبعة أحرف»ی که در اینجا هست به «سبع لغات» از لغات عرب تعبیر شده است، نه قرائت‌های هفت‌گانه. «إِبْنُ أَثِيرٍ» در نهایت خود می‌گوید که «أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» که «كُلُّهَا كَافٍ شَافٍ أَرَادَ بِالْحُرُوفِ اللُّغَةَ يَعْنِي عَلَى سَبْعِ لُغَاتٍ مِنَ لُغَاتِ الْعَرَبِ أَيْ أَنَّهَا مُتَفَرِّقَةٌ فِي الْقُرْآنِ فَبَعْضُهُ بِلُغَةِ قَرِيشٍ وَبَعْضُهُ هَذِيلٍ وَبَعْضُهُ بِلُغَةِ هَوَازِنَ وَبَعْضُهُ بِلُغَةِ الْيَمَنِ»^۳؛ الآن وقتی یک کلمه را شما القاء کردید

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۰.

۳. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۱، ص ۳۶۹.

شمالی‌ها یک طور تلفظ می‌کنند، جنوبی‌ها یک طور تلفظ می‌کنند، شرقی‌ها یک طور تلفظ می‌کنند همین یک کلمه را. همین «عربی مبین» را این طوائف چندگانه چند طور قرائت می‌کردند، چند طور تلفظ می‌کردند؛ لذا مرحوم فیض از نه‌ایه «ابن اثیر» نقل کرد که این «سبع لغات» و مانند آن ناظر به آن است.

در بخش‌هایی که دارد قرآن به چند قرائت آمده است، آن روایت را هم الآن باید بخوانیم که به سه قسمت آمده یا بیشتر آمده است؟ فرمود مرحوم کلینی نقل کرد از وجود مبارک ابی الحسن - وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) - به حضرت عرض کردند که «قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّا نَسْمَعُ الْآيَاتِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ هِيَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا»؛ شما یک طرزی قرائت بکنید که ما در این قرائت‌های آیات معمولی نمی‌شنویم. «وَلَا نُحْسِنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَّغَنَا عَنْكُمْ»؛ آن طوری که از شما رسیده ما بلد نیستیم. «فَهَلْ نَأْتُمُّ؟» آیا ما گناه می‌کنیم؟ «فَقَالَ لَا اقْرَأُوا كَمَا تَعْلَمُتُمْ»؛ شما همان طوری که برابر «عربی مبین» یکی پس از دیگری «نسلاً بعد نسل» نقل شده است نقل کنید؛ اما «فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يَعْلَمُكُمْ»؛^۱ - إن شاء الله - آن کسی که قرآن ناطق است می‌آید به شما یاد می‌دهد که چگونه بخوانید! همه منتظر ظهور حضرت بودند. مرحوم فیض دارد: «یعنی به صاحب الأمر علیه السلام» که حضرت بیاید همان طوری که قرائت هست باید بخواند.

در روایت بعدی یعنی صفحه ۱۷۷۷ آنجا مرحوم کلینی روایت دیگری نقل می‌کند می‌گوید به اینکه «سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ» می‌گوید: «قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَأَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَّزٌ مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ»؛ - که لقب خاص حضرت را می‌برند - فرمود شما

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۱۹.

همان طوری که هست قرائت بکنید تا که حضرت قیام بکند. «فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حَذِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ ع». بعد می گوید ما از آن به بعد این قرآن را و این قرائت را از حضرت نشنیدیم.^۱

حالا آن قسمت های دیگر را هم بخوانیم؛ در آن «سبعة أحرف» که آمده فرمود به اینکه یک قسمت برای ما هست یک قسمت برای دشمنان ما، یک قسمت برای قصص و انبیای دیگر است. در صفحه ۱۷۶۸ دارد که از مرحوم کلینی نقل کرد که «أَصْبَغَ بِنِ بُبَاةَ» می گوید من از امیرالمؤمنین شنیدم که «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَانًا»؛ مطالب قرآن سه بخش است: «ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ سُنَنُ وَ أَمْثَالُ وَ ثُلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامُ»؛^۲ سه بخش است یک بخش از آن مربوط به احکام است فرائض و نوافل و اینهاست، یک بخشی مربوط به سنن و اخلاق و حقوق، یک بخش آن هم مربوط به ولایت ما و تبرّی دیگران است و این حصر نیست. مرحوم فیض دارد که این منافات ندارد با آن تربیعی که در روایت های دیگر است. در روایات دیگری که مرحوم کلینی نقل کرد، فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَةً أَرْبَاعٍ»؛ قرآن چهار بخش است: «رُبْعٌ حَلَالٌ وَ رُبْعٌ حَرَامٌ وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَحْكَامٌ وَ رُبْعٌ خَبَرٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَ نَبَأٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ وَ فَصْلٌ مَا بَيْنَكُمْ».^۳ هیچ کدام در صدد حصر واقعی نیستند، حصر نسبی اند. روایت دیگر مرحوم کلینی: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةً أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِينَا وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالُ وَ رُبْعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامُ».^۴ از این روایات معلوم می شود که حصر اینها حصر نسبی است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۳.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲۷.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲۷.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲۸.

در روایت دیگری که در صفحه ۱۷۷۱ آمده از وجود مبارک امام باقر و امام صادق «عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱ این یعنی چه؟ «عربی مبین» چیست؟ حضرت فرمود: «يُبَيِّنُ اللِّسَانَ وَلَا يُبَيِّنُهُ اللِّسَانُ»^۲ عربی این خصوصیت را دارد که می‌تواند تمام زبان‌های زنده دنیا را ترجمه کند؛ اما هیچ زبانی آن توان را ندارد که عربی را ترجمه کند؛ لذا ترجمه قرآن واقعاً سخت است. ما الآن از تخم مرغ و تخم حیوانات دیگر همه را می‌گوییم تخم؛ یعنی «ت» و «خ» و «م»، بعد درباره جو و گندم و برنج هم می‌گوییم تخم، درباره گشنیز و سبزی شاهی و ثرب هم می‌گوییم تخم، همه را با «ت» و «خ» و «م» حل می‌کنیم. اما عربی برای تک تک اینها کلمه دارد؛ اگر نظیر گندم و مانند آن باشد می‌گوید «بذر» با «ذال أخت الدال»، اگر نظیر گشنیز و سبزی شاهی و مانند آن باشد می‌گوید «بزر» با «زای أخت الراء». لیوان پُر یک اسم دارد، لیوان خالی یک اسم دارد، لیوان نیم‌پُر یک اسم دارد. آنها اگر با سنگ بشمارند که قبلاً می‌گویند «أحصى» که از «حصاء» است؛ ما می‌گوییم شمرده شمارش آن این است، لفظ نداریم، با اینکه فارسی خیلی غنی و قوی است. ما لفظ نداریم؛ اما آنها برای تک تک اینها کلمه دارند. اصلاً شنیدید که کسی در حوزه یا دانشگاه لغت بخواند؟! علم لغت بخواند؟! ما «نحو و صرف» داریم، بیش از این که نداریم. یکی از فنون شانزده‌گانه آنها لغت - لغت یعنی لغت! - مثل فقه، مثل اصول، اینها فن لغت دارند، کتاب لغت دارند. ما حرف می‌زنیم هر جا مشکل پیدا کردیم به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم. آنها برای اینکه لیوان پُر را چه بگویند لیوان خالی را چه بگویند لیوان نیم‌پُر را چه بگویند سه تا لفظ دارند. ما چگونه شمرديم را می‌گوییم «عَدَّ» شمرد! اما آنها اگر با سنگ‌ریزه باشد یک‌طور، اگر با تسبیح بشمارد یا با انگشت‌های دست

۱. سوره شعراء، آیه ۱۹۵.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

بشمارد یک نام خاص دارد. آنها «فروق اللغة» دارند، کتاب لغت دارند، فنّ لغت دارند، درس لغت دارند، حوزه لغت دارند. ما کجا و آنها کجا! اینکه فرمود «عربی مبین» است برای اینکه سرمایه‌ای در آن هست. فرمود تمام زبان‌های دنیا را عربی می‌تواند ترجمه کند؛ اما آنها نه این‌طور نیست. ما همه می‌گوییم آن لیوان را بده! چه پُر باشد چه خالی باشد چه نیم‌پُر باشد می‌گوییم لیوان را بده؛ اما آنها یک جا می‌گویند «کأس»، یک جا می‌گویند «دهاق»، حواس آنها جمع است! لذا آنها علمی به نام لغت دارند، همان‌طوری که فقه را می‌خوانند لغت را می‌خوانند، ما چنین چیزی نداریم. ما یک کتاب لغت داریم که هر وقت در نوشته‌هایمان در فلان کلمه مشکل پیدا کردیم به آن مراجعه می‌کنیم. فرمود «عربی مبین» این است که «يُبِينُ الْأَلْسُنَ وَ لَا تُبَيِّنُهُ الْأَلْسُنُ». این در قسمت «عربی مبین» بودن آنهاست.

«فتحصل» که تعبیر مرحوم محقق که فرمود: «سبعة أحرف» مناسب نیست. اینکه «سبعة أحرف» نازل شده یعنی «سبع لغات» نازل شده است. این حصرها هم حصرهای نسبی است؛ برای اینکه چندین روایت است که «علی ثلاث»، «علی أربع» که معلوم می‌شود این نسبی است. تقسیمات کلی و جزئی زیر مجموعه هم فرق می‌کند. این فرمایش ایشان که فرمودند اگر چنانچه بگوید به اینکه تعلیم یک قرائت دیگر درست نیست، این از سنخ «کلی فی المعین» نیست که شما بگویید انتخاب قرائت به دست اوست چون غررآور است، او اگر اهل یک محل باشد اهل فلان قبیله است تلفظ کلمات با لغت آن قبیله آسان است، شما انتخاب کردید لغت دیگر را قبیله دیگر را برای او سخت است، این مگر از سنخ «کلی فی المعین» است؟! یک وقت است که این طَبَق‌دار به این مشتری می‌گوید یک کیلو میوه این طَبَق را به شما فروختم به این مقدار که انتخاب آن به دست خود من باشد، یک وقتی پاکت را به دست او می‌دهد و انتخاب آن به دست خود شما باشد؛ آنجا که می‌گوید شما سوا نکن خودم باید سوا بکنم یعنی

«کلی فی المعین» است که تطبیق آن به دست من است، آنجا که پاکت را می‌دهد به دست مشتری یعنی «کلی فی المعین»ی است که تطبیق آن به دست شماست. این خصوصیت جزئی در آن عقد بیع باید مشخص بشود. اگر مشخص نشود فوراً بگوید آقا کنار برو من خودم سوا می‌کنم که درست نیست! او باید بگوید تطبیق آن کلی بر جزئی به دست کیست؟ گاهی آنجا نوشته است مشخص شده است که کسی حق جدا کردن ندارد مگر خود بایع، معلوم می‌شود «کلی فی المعین» است، یک؛ تطبیق کلی بر مصداق هم به دست بایع است، دو. آنجایی که پاکت به دست مشتری می‌دهد معلوم می‌شود که «کلی فی المعین» را فروخت، یک؛ تطبیق آن کلی بر مصداق به دست مشتری است، دو. اینجا هم «کلی فی المعین» هست حالا اگر ما قبول کردیم یکی از سور را، اما باید مشخص بشود! لهجه او به آن سبک است، شما با یک لهجه دیگری می‌خواهید او را تعلیم بدهید خیلی سخت است برای او، او لهجه خودش را به آسانی یاد می‌گیرد.

بنابراین این مطلبی که ایشان فرمودند «علی سبعة أحرف» درست نیست، یک؛ آنجا که «قیل کذا و قیل کذا» انتخاب قول نکردند این هم ناقص است حتماً باید بگویند باطل است، دو؛ و تعیین آن هم به دست زوج نیست، سه.

«و الحمد لله رب العالمین»